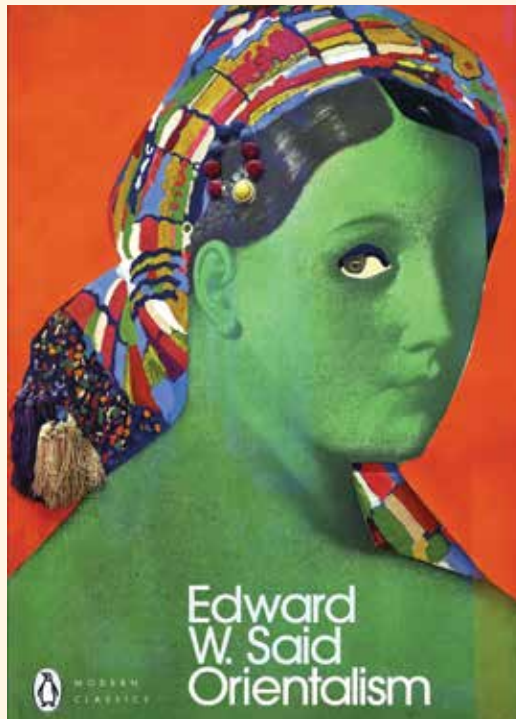


می‌دانیم، حتی نظریه‌پردازان بزرگ لیبرالیسم نظیر جان لاک از حامیان بهره‌گیری از نیروهای انسانی آسیایی یا آفریقایی در مقام برده‌ها یا کارگرهای نظام سرمایه‌داری محسوب می‌شدند. فارغ از این موارد عینی، به لحاظ نظری نیز فلسفه تاریخ بورژوازی، حداقل در مورد هگل، به وضوح بیانگر آن است که تمدن شرقی، نه حتی در دوره بعد از رنسانس، بلکه پس از شکست ایرانیان از یونانیان، دیگرروی تمدن و پیشرفت را به خود ندیده است. در همین دوره است که مطالعات شرق‌شناسی در اروپا شکل آکادمیک به خود می‌گیرد و شرق، به مثابه ابژه فلسفه تاریخ بورژوازی، قلمداد می‌شود. حتی در نظریه مارکس که منتقد فلسفه تاریخ بورژوازی است، جهان شرقی گرفتار استبداد آسیایی است و هنوز نتوانسته به درک جهان غربی از سرمایه‌داری نایل آید. به هر صورت، در ذیل فلسفه تاریخ بورژوازی که تا پایان سده نوزدهم در اوج قرار دارد، جهان شرقی یکی از قلمروهایی است که مجوز تصمیم‌گیری و روایت آن به مثابه تمدنی عقب مانده و به تعبیری توسعه نیافته وجود دارد. بنابراین مادامی که فلسفه تاریخ بورژوازی حاکمیت و مشروعیت خود را حفظ می‌کند، امکان روایت دیگری از شرق وجود نداشت.

۴. با نظر به این مقدمات، اکنون می‌توان زمینه‌های تاریخی و نظری ظهور مطالعات پسااستعماری در نیمه دوم قرن بیستم را دریافت. با ظهور نقدهای اساسی نسبت به پیوند سرمایه‌داری و مدرنیته و طرح اشکال و امکان‌های دیگری از تجدد غربی، خواه در قلمرو نظری خواه در حیطه تحولات عینی، مخصوصاً ناکامی‌های سرمایه‌داری در جریان جنگ اول و دوم جهانی، امکان ظهور و بروز مهاجرین سابق کشورهای غیراروپایی به اروپا در نیمه دوم قرن بیستم فراهم آمد. با نظر به اینکه اغلب این مهاجرت‌ها در ذیل ایده استعمار غربی شکل گرفته بودند، نقدهای این مهاجرین عمدتاً ذیل مطالعات پسااستعماری تعریف شده است. افرادی نظیر فرانتس فانون، سیریل نیونل رابرت جیمز، امه سرز، آلبرت ممی و نظایران‌ها فرزندان ملت‌های مستعمره‌ای از آسیا تا



محمد رضا فاطمی نیک

عضویت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

طبقه سرمایه‌دار، به عنوان اربابان تاریخ هگلی، در سطح جهانی به چالش کشیده شد و با کار نیچه، همه این دستاوردها با همه عظمتش چیزی جز اراده معطوف به قدرت تلقی نمی‌گردید. همان طور که می‌دانیم، این سرچشمه‌های اولیه اگرچه هیچ کدام به معنای احیا و بازگشت به سنت دینی قلمداد نمی‌شدند و بلکه سرمایه‌داری را متهم به تلقی دین به مثابه افیون توده‌ها یا اخلاق آپولونی می‌کنند، اما سرمنشأ تأملات متفکرین دیگری نظیر فوکو، مکتب فرانکفورتی‌ها و نظایران‌ها در سده بیستم شدند. ایده اصلی این متفکرین متأخر، علی‌رغم تنوع و تکثری که دارند، توجه به جهان‌های دیگری است که سرمایه‌داری آن‌ها را مستور نگاه داشته بود.

۳. یکی از نیروهایی که سرمایه‌داری در اروپا با تکیه بر آن تکوین یافت مهاجرین اجباری کشورهای غیراروپایی بودند که در سده‌های گذشته به عنوان نیروی کار ارزان در کارخانه و بازار به اروپا آورده شده بودند. همان طور که

پوشش برداری همزمان با مارکس توسط افراد دیگری از جمله نیچه نیز دنبال شد. این نقدها، همان طور که خود نیچه نیز پیش بینی کرده بود، هر چند در اواخر سده نوزده و در اوج خوش بینی‌ها به سرمایه‌داری مطرح شدند، اما در آغاز سده بیستم فراگیر شدند و مقبول افتادند.^۲

۲. زمانی که نیچه برای فهم و پذیرش آرائش پیش بینی کرده بود، به لحاظ حوادث عینی و خارجی، تقریباً با پایان جنگ ویرانگر اول جهانی و تکوین نطفه‌های اولیه جنگ دوم در همان کشوری بود که نیچه و مارکس نطفه‌های اولیه اندیشه خود را در آن یافته بودند. به هر صورت، حتی اگر از دیگر متفکرانی نظیر فروید که به این پوشش برداری اقدام کردند نیز بگذریم، با وقوع جنگ‌های جهانی پیوند ناگسستنی چندسده‌ای میان بورژوازی و سرمایه‌داری و فلسفه تاریخ آینده جهان بشری در خود اروپا گرفتار گسست شده بود. با کار مارکس، پیوند میان حقانیت